

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۴

بررسی انتقادی دیدگاه خاورشناسان درباره سیره حکومتی

امام حسن مجتبی علیه السلام

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۴/۷/۱۰

محمد رضا احمدی ندوشن *

محمد حسن زمانی **

شاید بیشترین نقدها و شبهه‌افکنی‌های خاورشناسان درباره امامان شیعه علیهم السلام متوجه امام حسن مجتبی علیه السلام باشد. رویدادهای پرتنش دوران کوتاه خلافت امام علیه السلام که به صلح با معاویه انجامید و نیز حوادث پس از صلح، زمینه‌ساز بروز پرسش‌هایی فراوان در بین خاورشناسان شده است. پاسخ خاورشناسان به این پرسش‌ها در دو دسته کلی قابل تقسیم‌بندی است؛ دسته‌ای زبان به نقد امام علیه السلام گشوده‌اند و گروهی نیز با نگاهی واقع‌گرایانه به ارزیابی شرایط اجتماعی آن روزگار و رفتار سیاسی امام پرداخته و موضع سیاسی ایشان را منطقی دانسته‌اند. این مقاله پس از گزارش دیدگاه مثبت و منفی خاورشناسان، با استناد به منابع تاریخی و حدیثی، به نقد دیدگاه منفی آنان پرداخته است.

* استادیار دانشگاه کاشان: mrahmadi1349@gmail.com

** عضو هیئت علمی گروه علوم قرآنی جامعه المصطفی العالمیه: hird@ismc.ir

کلیدواژگان: امام حسن علیه السلام، خاورشناسان، استشراق علمی، سیره حکومتی، معاویه.

مقدمه

امام حسن علیه السلام خط مشی سیاسی روشنی داشت و همان خط مشی را نیز به مردم اعلام نمود. ایشان و برادر بزرگوارشان از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و از سوی شخص ایشان مورد توجه بودند. پیامبر به طور مکرر، گاهی به صراحت و گاهی به اشاره، بر نقش رهبری امام حسن و برادرش امام حسین علیه السلام در آینده امت اسلامی تأکید داشت تا بدان جا که فرمود حسن و حسین علیه السلام هر دو امامند، چه قیام کنند و چه صلح کنند.^۱ و فرمود: او سرور جوانان اهل بهشت است و حجت خدا در میان امت؛ فرمان او فرمان من است و گفتارش گفتار من. هر کس پیروی او کند، از من است و هر کس نافرمانی او کند، از من نیست.^۲

دوران حکومت امام حسن علیه السلام کوتاه بود و امام در طی آن، با مشکلات بسیاری مواجه شد. از همان ابتدای حکومت ایشان، فضای سیاسی کوفه به دنبال جنگ‌های جمل، صفین و نهروان - که هر سه به فاصله نزدیکی از یکدیگر و با حضور گسترده نیروهای کوفی به وقوع پیوسته بود - فضایی ناآرام و دگرگون بود. از طرفی بنی‌امیه در صحنه سیاسی حضور یافته بودند و در برابر تثبیت حکومت امام مانع‌تراشی و کارشکنی می‌کردند. امام حسن علیه السلام که با حضور بنی‌امیه در عرصه سیاسی جامعه اسلامی مخالف بود، ناچار شد در مواجهه‌ای، رو در روی آنان قرار گیرد اما به دلیل مشکلاتی که به وجود آمد مجبور به صلح با معاویه شد. نگاهی دقیق و همه‌جانبه به شرایط و مشکلات این دوره نشان می‌دهد که این صلح هرگز به معنای سستی و راحت‌طلبی و موافقت با بنی‌امیه نبود، بلکه برای حفظ جامعه اسلامی از خون‌ریزی و برادرکشی بود.

سعی این نوشتار آن است که ضمن بررسی نظرات خاورشناسان، سیره حکومتی امام حسن علیه السلام را با بهره‌گیری از متون معتبر تبیین نماید. تاکنون آثار مستشرقان در رابطه با امامان علیهم السلام و جایگاه ایشان کمتر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. یکی از آثار ارزشمند در این زمینه که به شکل خاص به موضوع امامان از دیدگاه مستشرقان، و به تبع آن به

موضوع امام حسن علیه السلام پرداخته، کتاب *تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام* است که مؤسسه شیعه‌شناسی آن را منتشر کرده است.^۳ در این کتاب، مدخل‌هایی که مستشرقان در *دائرة المعارف اسلام* درباره ائمه علیهم السلام نگاشته‌اند، ترجمه شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. مقاله‌ای نیز با عنوان «بررسی دیدگاه دونالدسن درباره زندگی امام حسن علیه السلام» از دکتر صفری فروشانی و خانم اخلاقی ارائه شده است که بخشی از دیدگاه‌های دونالدسن در مورد امام حسن را مورد واکاوی قرار داده و نقد نموده است.^۴ مقاله حاضر ضمن ارائه نظرات تبیینی و انتقادی مستشرقان در خصوص اقدامات و راه‌بردهای حکومتی امام حسن علیه السلام، شبهات و اتهامات وارده را به طور مستند و مستدل پاسخ می‌دهد.

۱. دیدگاه تبیینی مستشرقان

امام حسن علیه السلام زمانی به حاکمیت رسید که به دلیل کارشکنی و توطئه‌های معاویه، شرایط دشواری بر عراق و بلاد وابسته به آن حاکم بود و به‌رغم استقبال گسترده مردم عراق از حکومت امام، آمادگی لازم برای همراهی همه جانبه با ایشان در مواجهه با مشکلات و خنثی نمودن توطئه‌های معاویه وجود نداشت. این امر زمینه‌ساز بروز مشکل در تصمیم‌گیری‌های امام شد و ایشان سرانجام تن به صلح داد. برخی مستشرقان این وضعیت نابسامان را در نظر گرفته و بر همین اساس دیدگاه خود را درباره شرایط به قدرت رسیدن امام و شرایط سیاسی آن دوران عرضه نموده‌اند. آن‌ها به عناصر مهمی که از نظر منطقی موجب صلح شده است اشاره کرده‌اند، مانند:

۱-۱. مخالفت معاویه با خلافت امام حسن علیه السلام و کوشش برای براندازی آن

لالانی^۵ شرایط پس از به خلافت رسیدن امام حسن علیه السلام و توطئه‌های معاویه بر ضد امام را این گونه تبیین می‌نماید:

پس از شهادت علی، مردم کوفه پسرش حسن را به خلافت برداشتند. معاویه

نه تنها در سخنانش، بلکه در نامه‌هایش نیز این انتصاب را مردود شناخت و

عاملان و جاسوسانی فرستاد تا مردم را علیه حسن بن علی بشورانند. وی

توانست سرکردگان (سپاه) امام حسن را با رشوه بفریبد، و این امر سرانجام به کناره‌گیری آن حضرت انجامید. امام حسن علیه السلام سپس کوفه را ترک کرد و در مدینه اقامت جست، و در این جا بود که گویند معاویه یکی از زنان او را به نام جعد بنه اشعث رشوه داد تا امام را مسموم سازد. این کار ظاهراً برای هموار کردن راه جانشینی یزید ضروری بود؛ زیرا بر اساس معاهده‌ای که میان امام حسن و معاویه بسته شده بود، با بودن حسن، یزید نمی‌توانست به خلافت برسد.^۶

۲-۱. تأثیر بخشش‌های معاویه در فریب اصحاب امام حسن علیه السلام

هالیستر^۷ شرایط حاکم بر دوران حکومت امام علی علیه السلام و ناپایداری مردم کوفه و فریب‌کاری معاویه را - که امام حسن علیه السلام ناظر بر همه آن‌ها بود و در چنین شرایطی قدرت به ایشان منتقل شد - تشریح نموده، چنین می‌نویسد:

امام حسن علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوار خود، یعنی از جنگ صفین و قصه حکمین به این طرف، سستی و تزلزل رأی مردم کوفه را در جنگ با معاویه به خوبی درک کرده بود و می‌دانست که مردم کوفه از سخت‌گیری علی در تقسیم بیت المال و از رفتار سخت او حتی با خانواده و خویشان خود در مورد اموال عمومی ناراحت هستند و با حسرت طالب معاویه هستند که در بذل بیت المال، مرزی شرعی و قانونی نمی‌شناسد و اصحاب خود را غرق مال و نعمت می‌کند و بزرگانی را که در اطراف علی هستند با اموال گزاف می‌فریبد و از راه در می‌برد. در چنین شرایطی امام تصمیم گرفت خلافت را تحت شرایطی به معاویه واگذار کند... ولی معاویه به هیچ یک از این شرایط عمل نکرد.^۸

۳-۱. ضرورت پیش‌گیری از خون‌ریزی فراوان بین مسلمانان

فرانسوا توال می‌نویسد:

حسن بن علی طی اعلامیه‌ای به عالم اسلام اعلام داشت که میل دارد از

خونریزی جدید اجتناب ورزد و بر آن است که اتفاق و اتحاد میان مسلمین برقرار نماید.^۹

۱-۴. اصرار امام حسن علیه السلام بر حقانیت خویش و تصمیم بر تصدی خلافت پس از مرگ معاویه

هالم^{۱۰} دیدگاه شیعیان درباره صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و حدود واگذاری قدرت به معاویه را چنین تشریح می کند:

با آن که پیمان صلح با معاویه در احادیث شیعه کتمان نمی شود، چنین کاری به معنی چشم پوشی از خلافت نیز تعبیر نمی شود؛ در حقیقت به خاطر صلح بود که امام حسن [از خلافت و زعامت سیاسی] کناره گرفت، ولی پس از بازگشت به مدینه به عنوان امام بر حق و خلیفه باقی ماند. از نظر منابع شیعی، امامت آن حضرت فقط با رحلت وی پایان یافت. این نظر که امام حسن معاویه را به عنوان خلیفه می ستود مورد انکار شیعیان است. بنابر احادیث شیعی، اگر معاویه آن حضرت را مسموم نکرده بود، وی مسلماً پس از مرگ معاویه ادعای خلافت خود را مطرح می کرد.^{۱۱}

۲. دیدگاه انتقادی مستشرقان

عمل کرد امام حسن مجتبی علیه السلام در ماههای اندک دوران حکومتش و نیز کارزاری که با معاویه داشت و در نهایت صلح ایشان با معاویه، مورد انتقادهای سختی از سوی برخی خاورشناسان و حتی برخی نویسندگان مسلمان قرار گرفته است.

یکی از عوامل مهم صلح را می توان کوتاهی و سستی یاران و حتی فرماندهان امام حسن علیه السلام دانست. چه این که در صورت اصرار حضرت بر جنگ و نپذیرفتن صلح، نه تنها شکست امام حسن علیه السلام و شهادت ایشان چندان دور از انتظار نبود بلکه خلافت بدون هیچ قید و شرطی به معاویه می رسید و بنیانهای تشیع در سرتاسر جهان اسلام توسط وی

برکنده می‌شد.

از سوی دیگر عدم انتخاب صلح، چهره‌ای جنگ طلب و خشن از امام علیه السلام ارائه می‌داد و چنان که انتظار می‌رفت، شکست ایشان و بسیاری از شیعیان وفادار، نتیجه خشونت‌دانه می‌شد که ایشان بر آن اصرار داشته‌اند.

شیخ مفید در توجیه صلح می‌نویسد:

امام حسن علیه السلام چاره‌ای جز پذیرفتن صلح و واگذار کردن جنگ نداشت زیرا پیروان آن حضرت و همراهانش چنان بودند که گفتیم، و مردمانی سست عنصر و کم عقیده درباره آن جناب بودند، و چنانچه دیده شد در صدد مخالفت با او برآمدند و بسیاری از آنان ریختن خون او را حلال دانسته، می‌خواستند او را تسلیم دشمن کنند و پسر عمویش (عبید الله بن عباس) دست از یاری او برداشت و به دشمن پیوست... پس امام علیه السلام برای پابرجا ساختن حجت و داشتن عذری میان خود و خدای تعالی و پیش همه مسلمانان، پیمان محکمی از معاویه برای صلح گرفت.^{۱۲}

دکتر احمد محمود صبحی^{۱۳} به منتقدان صلح امام حسن علیه السلام پاسخ گفته، با تحلیل شرایط و عللی که وی را ناگزیر بدان ساختند، می‌نویسد:

بدون تردید چنین تفسیرهایی ناشی از ناآگاهی نسبت به جریان و جفاکاری بر امام حسنی است که در سخت‌ترین و حساس‌ترین شرایط، خلافت را عهده‌دار گردید؛ چرا که در پی استیلای معاویه بر بخش اعظم مملکت اسلامی، از تمامی مناطق، جز عراق منطقه‌ای تحت ولایت او باقی نمانده بود و در دوران پدرش نیز جریان کارها، شدیداً رو به خرابی داشت و علی، علی‌رغم توان رزمی اش، قادر به رویارویی با آن مشکلات و نابسامانی‌ها نبود. کشته شدن علی، وضع را بیش از پیش بحرانی کرد و نابسامانی شدیدتری در پی داشت. پس از آن، خیانت‌ها از

سوی اشراف عراق، تکرار و تکرار شد. امام حسن خود درباره علل عقب‌نشینی‌اش (از خلافت) گفته است: «ای اهل عراق، من نسبت به سه چیز که با من کردید، بر شما می‌بخشم؛ کشتن پدرم، و جفاکاری نسبت به من و به غارت بردن دارایی‌هایم. من از دنیا سیر شده‌ام. اهل کوفه را مردمانی یافتیم که هر کس به آن‌ها اعتماد کند، بازنده است. هیچ‌یک از آنان با دیگری هم عقیده نیست و نسبت به خیر و شر یک‌دیگر، اطمینان ندارند و پدرم از آن‌ها، چه‌ها که ندید.»^{۱۴}

پس از اشاره به علل صلح امام حسن علیه السلام به بررسی برخی از دیدگاه‌های ناهمگون مستشرقان درباره سیره حکومتی امام حسن علیه السلام می‌پردازیم.

۱-۲. ناتوانی در اداره حکومت

الف. ناتوانی مدیریتی و سستی اراده

لامنس^{۱۶} که در اتهام‌زنی به امام حسن علیه السلام در میان مستشرقان مغرض پیشتاز است، امام را این‌گونه توصیف می‌نماید:

یارانش بسیار کوشش کردند تا او را برای جنگ با اهل شام قانع کنند اما به دلیل عجز و ناتوانی و سستی در اراده، تنها به فکر تفاهم و توافق با معاویه^{۱۷} بود.

مونتگمری وات^{۱۸} نیز امام حسن را متهم به ناتوانی در مواجهه با مشکلات نموده، می‌نویسد:

حسن به هنگام کشته شدن علی در کوفه، ادعای خلافت کرد و از همه پیروان علی بیعت گرفت؛ در حالی که به طور آشکار قادر نبود از عهده مشکلاتی که با آن مواجه بود برآید[!] با رقیب علی، معاویه، پیمان بست و از خلافت کناره‌گیری کرد.^{۱۹}

دونالدسون^{۲۰} شایستگی امام برای رهبری را مورد تشکیک قرار داده، می‌نویسد:
 اخبار، حاکی از آن است که قدرت معنوی و شجاعت و خویشتن‌داری و
 استعداد عقلی او [امام حسن] برای رهبری موفق بر مردم دچار نقصان بود.^{۲۱}

پاسخ

امام حسن علیه السلام مسؤولیت زمام‌داری را در شرایطی نامساعد و فضایی ناآرام برعهده گرفت. وی برای سامان دادن امور و رویارویی با دشمنان به ویژه معاویه، بیش از هر جا نیازمند همراهی و مساعدت کوفیان بود. این در حالی بود که کوفه به دنبال جنگ‌های جمل، صفین و نهروان - که با شرکت گسترده نیروهای کوفه رخ داده بود - از شرایط مطلوبی برخوردار نبود. از طرف دیگر دشمن سرسختی چون معاویه وجود داشت که از همان ابتدای روی کار آمدن امام، شروع به کارشکنی کرد. معاویه با شناختی که از امام حسن علیه السلام داشت، می‌دانست آن حضرت در همه مسائل، از جمله مسائل حکومتی و نبرد با ستم‌گران، از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام عدول نخواهد کرد؛ لذا از همان آغاز با یک رویارویی برنامه‌ریزی شده تلاش کرد با ایجاد وحشت و شایعه‌پراکنی مردم را در همراهی با امام سست کند.

آن چه موجب تضعیف موقعیت امام حسن علیه السلام و تقویت معاویه شد، مسائل مربوط به سپاه امام علیه السلام و شرایط خاص حاکم بر جامعه اسلامی، علی‌الخصوص مردم عراق، و نیز مسائل عقیدتی و اجتماعی و... بود.

دکتر احمد محمود صبحی در تحلیل شرایط آن دوران چنین می‌نویسد:

آن چه تردیدی در آن نیست این که واگذارن خلافت [به معاویه] تحت
 شرایطی صورت گرفت که هیچ گونه آزادی انتخاب وجود نداشت و مسأله، جنبه
 ناگزیری داشته است چرا که امام حسن - علاوه بر خیانت‌هایی که در میان
 یارانش با آن‌ها مواجه بود - با دشمنی طرف بود که تعدادش بیش از یاران او
 بود و از نیرنگ و شگردهای بیشتری برخوردار بود... و نیز چیز دیگری که در

آن هم تردیدی نیست، آن است که امام حسن به این دلیل که معاویه محقق‌تر یا سزاوارتر از اوست یا این که معاویه اصولاً شایستگی خلافت را دارد، در برابر او عقب نشست؛ بنابراین او در صورتی بدین کار دست زد و در برابر مردم آن را آشکار کرد که در دل از این شرایطی که او را واداشته بود به چشم خود، شاهد خلافت معاویه به عنوان خلیفه مسلمانان باشد، آزرده بود و خیلی هم از این عقب نشینی، نفرت داشت؛ لذا عقب نشستن امام حسن نزد شیعیانی که مغلوب شده و گرفتار معاویه شده بودند، یک تقیه به شمار می‌آمد.^{۲۲}

معاویه نیز علاوه بر فعالیت‌های مخرب، به نامه‌نگاری با امام حسن علیه السلام اقدام نمود و در یکی از این نامه‌ها امام را تهدید کرد و چنین نوشت:

اما بعد، خداوند هر آن چه را بخواهد با بندگانش می‌کند و کسی حق اعتراض به حکم او را ندارد و او سریع الحساب است؛ پس بترس که مرگ تو به دست افراد احمق باشد و اگر تو از عقیده کنونی‌ات دست برداری و با من بیعت کنی و شرطی را که با تو کرده‌ام انجام دهی، به آن چه وعده کرده‌ام وفا می‌کنم... پس از خودم، خلافت را به دست تو می‌سپارم که تو شایسته‌ترین مردم به آن هستی.^{۲۳}

نکته قابل توجه در این نامه لحن خطاب معاویه است. او هیچ‌گاه با علی علیه السلام از چنین موضع قدرتی و این گونه مکارانه صحبت نکرده و او را چنین مورد خطاب قرار نداده بود. اما در عهد امام حسن علیه السلام با او از موضع یک خلیفه صحبت می‌کرد که گویا بر کیان سیاسی حکومت اسلام تکیه زده است؛ زیرا وی از سرنوشت خود مطمئن بود و این نبود مگر به خاطر روابط پنهانی و مستحکم او با اکثر فرماندهان لشکر امام و بزرگان عشایر که برای خود و قبیله خود از وی امان گرفته بودند.^{۲۴}

زمانی که معاویه به امام مجتبی علیه السلام نامه نوشت و در آن پیشنهاد کرد تا حکومت به او

واگذار شود، امام علیه السلام خطبه خواند و با اشاره به سستی پدید آمده در سپاهیان خویش، آنان را در انتخاب یکی از دو راه جنگ و صلح مخیر کرد که آنان نیز دست کشیدن از جنگ را برگزیدند.^{۲۵}

بنابراین آن چه بستر ساز ایراد چنین اتهاماتی به امام حسن علیه السلام شده است - علاوه بر تبلیغات منفی دستگاه تبلیغاتی بنی امیه و بنی عباس - بی توجهی به شرایطی است که امام در آن قرار داشت؛ شرایطی که برآمده از ناآگاهی مردم و ناآشنایی برخی بزرگان مسلمان آن دوره با موازین و ضوابط حکومت اسلامی است و در نهایت امام حسن علیه السلام ناچار شد در چنین شرایطی تن به صلح دهد.

ب. عدم اهتمام در اداره حکومت و سیاست

فیلیپ جتی^{۲۶} می نویسد:

حسن بن علی همش صرف اموری غیر از اداره کشور می شد و چند وقتی

نگذشت که خلافت را به رقیب نیرومند خود وا گذاشت و به مدینه بازگشت.^{۲۷}

پاسخ

امام حسن علیه السلام از همان ابتدا در مقابل نافرمانی ها و شیطنت معاویه واکنش نشان داد و نامه ای هشدارآمیز برای معاویه فرستاد. در قسمتی از این نامه آمده است:

امروز جای دارد هرکسی از دست اندازی تو به منصبی که شایستگی آن را نداری، تعجب کند؛ زیرا نه فضیلتی در دین داری و نه اثر نیک و پسندیده ای در اسلام. و تو فرزند حزبی از احزاب [مخاصم] و زاده دشمن ترین افراد قریش با رسول خدا و قرآن هستی. خداوند شرت را کفایت خواهد کرد و به زودی بر او وارد شده، خواهی دید که سرانجام کار از کیست. پی گیری در راه باطل را فروگذار و هم چون دیگر مردم با من بیعت کن؛ زیرا می دانی که من به امر خلافت از تو شایسته ترم. از خدا بترس و طغیان و سرکشی را فروگذار و خون

مسلمانان را مریز!... و اگر جز به ادامه گمراهی و ستیزه‌گری تن درنده‌ی، با

مسلمانان به سراغت آمده، محاکمات خواهم کرد.^{۲۸}

امام حسن علیه السلام در پاسخ نامه‌ای که معاویه برای آن حضرت فرستاده بود، چنین نوشت:

همانا این امر [حکومت] و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن

من و مربوط به اهل بیت است. تو غاصبی، خلافت بر تو و خاندانت حرام است

[و] این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام. سوگند به خداوند، چنان چه یارانی

شکیبا و آگاه به حق خویش می‌یافتیم، حکومت را به تو واگذار نمی‌کردم و

نمی‌دادم به تو آن چه را که می‌خواستی.^{۲۹}

امام هم‌چنین برای آگاهی و شاید اتمام حجت با مردم فرمود:

به خدا سوگند هیچ گونه تردید و پشیمانی ما را از نبرد با اهل شام باز

نداشته است و ما با آنان بر اساس سلامت و شکیبایی جنگ کردیم. اما

سوگ‌مندانه هم اکنون می‌بینم که دشمنی‌ها موجب پیری و نابودی سلامت، و آه

و فغان موجب ناشکیبایی شده است. شما ای مردم! آن روز که برای نبرد صفین

حرکت کردید، در حالتی بودید که دین شما بر دنیایتان برتری داشت، اما امروز

دنیای خود را بر دین ترجیح می‌دهید... بدانید که معاویه ما را به امری خوانده

است که در آن نه عزت است و نه انصاف. حال اگر شما برای کشته شدن

آماده‌اید دعوتش را رد می‌کنیم و اگر دنیای خود را دوست دارید دعوت او را

می‌پذیریم و خوشنودی شما را به دست می‌آوریم. در این هنگام مردم از همه سو

فریاد برآوردند: زندگی، زندگی، باقی ماندن در دنیا!^{۳۰}

و نیز آن گاه که معاویه از وی خواست بر فراز منبر بگوید خلافت را به معاویه واگذار

کرده است، فرمود:

معاویه پسر صخر ادعا می‌کند که من او را لایق خلافت دانسته‌ام و خود را اهل آن ندانسته‌ام؛ دروغ می‌گوید. به خدا سوگند که من اولی از مردمم به خلافت بر مردم در کتاب خدا و سنت رسول خدا، و لیکن ما اهل بیت همیشه خائف و مظلوم و متهور بوده‌ایم از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است تا حال.^{۳۱}

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ امت و ملتی، امامت و ولایت خویش را به فردی واگذار نخواهد کرد، در حالی که دانایتر و لایق‌تر از او در میانشان وجود داشته باشد، مگر این که به سرنوشت ملتی گرفتار خواهند شد که گوساله را معبود خود قرار می‌داد... ای معاویه! چنان چه من انصار و اعوانی داشتم، هرگز کار به مصالحه نمی‌انجامید و با تو بیعت نمی‌کردم.^{۳۲}

هم‌چنین امام علاوه بر بیان مشروعیت حاکمیت امام علی علیه السلام به مشروعیت خود نیز اشاره کرد و این در مقابل ادعاهای معاویه بود که امام حسن را شایسته خلافت نمی‌دانست. امام این گونه فرمود:

ایها الناس هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر که مرا نمی‌شناسد من حسن بن علی بن ابی طالب و فرزند بهترین زنان، فاطمه دختر محمد رسول خدا هستم... من هستم که مرا از حق خود [ولایت] محروم کرده‌اند.^{۳۳}

و هم‌چنین فرمود:

پدرم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله استغاثه کرد از اصحاب خود و طلب یاری از ایشان نمود، چون یآوری نیافت دست از خلافت برداشت؛ اگر یآوری می‌یافت با ایشان جهاد می‌کرد. خدا او را معذور داشت، چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله را معذور داشت. هم‌چنین امت مرا واگذاشتند، یاری من نکردند و با تو بیعت کردند؛ ای

پسر حرب! اگر یاوران مخلص می‌یافتم که با من در مقام فریب نبودند هر آینه با تو بیعت نمی‌کردم.^{۳۴}

و فرمود:

به درستی که معاویه با من منازعه کرد در امری که مخصوص من بود، من سزاوار آن بودم؛ چون یآوری نیافتم دست از آن برداشتم... این فتنه‌ای است برای مسلمانان و تمتع قلبی است برای منافقان تا وقتی که حق تعالی غلبه حق را خواهد و اسباب آن را میسر گرداند.^{۳۵}

امام علیه السلام در پاسخ به اعتراض مسیب بن نجبه (م ۶۵هـ.ق) و افراد هم‌عقیده‌اش درباره برقراری صلح و پیشنهاد نقض پیمان، فرمود:

اما بعد از حمد و سپاس خداوند، شما شیعیان ما و اهل مودت مایید و کسانی هستید که ما آن‌ها را به دلسوزی و رفاقت و پایداری در راهمان می‌شناسیم. من آنچه را که برشمردید، دانستم و اگر من در کار دنیا محتاط بوده و برای دنیا کار و تلاش می‌کردم، معاویه از من قدرت‌مندتر و با اراده‌تر نبود که بتواند در به دست آوردن دنیا بر من چیره شود. ولی نظر من، چون رأی شما نیست؛ بلکه خدا و شما را گواه می‌گیرم که با انجام آنچه که دیدید، جز آن که خونتان را حفظ کرده، در میانتان اصلاح انجام دهم، قصدی نداشتم. پس، از خداوند بترسید و به قضای الهی رضایت دهید و تسلیم فرمان خدا باشید و در خانه‌هایتان مانده و دست بازدارید تا نیکان در آرامش مانده و از ستم‌گران آسودگی حاصل آید.^{۳۶}

هنگام خروج خوارج، معاویه فرمان داد که امام حسن علیه السلام با خوارج بجنگد. امام به

فرمان او اعتنایی نمود و فرمود:

اگر من ترجیح می‌دادم که با یکی از اهل قبله [مسلمین] جنگ کنم اول با تو

نبرد می‌کردم. من ترا آزاد گذاشتم زیرا صلاح امت و لزوم پرهیز مرا به
کناره‌گیری کشید.^{۳۷}

۲-۲. صلح به خاطر پول

لامنس در ادامه اتهامات بی‌پروا و جسارتش به امام حسن علیه السلام چنین می‌نویسد:

حسن تنها به یک میلیون درهمی که به عنوان خرج زندگی برادرش حسین
درخواست کرده بود، بسنده نکرد و برای خودش نیز پنج میلیون درهم دیگر و نیز
وارد شدن به یک آبادی در فارس، درخواست کرد. و پس از آن و در اجرای
آخرین بند توافقنامه، با اهل عراق از در مخالفت درآمد؛ گویا این که همه
خواسته‌هایش پاسخ گفته بود تا جایی که نواده پیامبر جرأت کرد و علنا از این
که درخواست‌های خود را دو چندان نکرده بود اظهار پشیمانی کرد؛ و در حالی
عراق را ترک گفت که سرزنش مردم را برای خود خریدار بود و از آن جا به
مدینه رفت تا در آن جا اقامت گزیند.^{۳۸}

هالم نیز امام را متهم به دریافت پول نموده، می‌نویسد:

در هر حال کناره‌گیری وی از طریق دریافت مبلغ معتابهی پول و واگذاری
درآمدهای مالیاتی یک استان ایرانی میسر شد[!]. ولی صرف نظر از این
موضوع، در این که معاویه وی را به جانشینی خود پذیرفته باشد، تردید وجود
دارد.^{۳۹}

فیلیپ جتی می‌نویسد:

او از خلافت کناره‌گرفت و به مستمری سالیانه‌ای از معاویه قناعت کرد.^{۴۰}

و مونتگمری وات می‌نویسد:

حسن مبلغ زیادی پول دریافت کرد و برای یک زندگی فارغ البال در مدینه

عزالت گزید.^{۴۱}

واگلیری در این رابطه می نویسد:

طبق برخی روایات، معاویه به حسن علیه السلام اختیار تام داد، و حسن علیه السلام بعدها تأسف می خورد که چرا حق المصالحه بیشتر در خواست نکرده است. حق المصالحه عبارت بود از یک میلیون درهم (مستمری سالانه)، علاوه بر مبلغ پنج میلیون که باید از خزانه کوفه برداشت می شد، و نیز درآمد حاصل از ناحیه ای در ایران که حسن علیه السلام [هرگز قادر نبود این درآمد را جمع آوری کند؛ زیرا مردم بصره با وی خصومت داشته، معتقد بودند که ناحیه مزبور از توابع آنان است.^{۴۲}

واگلیری هم چنین در رابطه با صلح و مفاد آن می نویسد:

برخی روایات، شرایط دیگری را نیز می افزایند که سوء ظن می رود بعدها در این قرارداد گنجانده شده اند تا انتقادات وارد بر حسن علیه السلام را کاهش داده، نشان دهند وی با مشکلات خاص و بزرگی روبه رو و بر دیدگاه خویش پابرجا بوده است. شرایط مزبور از این قرارند: پس از مرگ معاویه قدرت به حسن علیه السلام بازگردد....^{۴۳}

ویل دورانت نیز به اختصار بدین مطلب اشاره نموده، می نویسد:

معاویه به کوفه هجوم برد، حسن تسلیم شد، و معاویه برای او مستمری معین کرد، آن گاه حسن به مکه رفت، و چندین بار ازدواج کرد و در ۴۵ سالگی وفات یافت.^{۴۴}

و بروکلیمان می نویسد:

حسن فرزند علی جای پدر را گرفت ولی میل و تصمیم به جنگ نداشت، و لذا با معاویه وارد مذاکره شد و معاویه او را مجبور کرد که با دریافت پنج

میلیون درهمی که در بیت المال کوفه بود از حقوق خویش صرف نظر کند.^{۴۵}

پاسخ

این تحلیل‌ها و اتهامات در مورد شخصی گفته می‌شود که به اعتراف مورخان و محدثان، دو بار تمامی دارایی خویش را در راه خدا داد و سه بار تمام اموال خود را تقسیم کرد و نصف آن را در راه خدا به مستمندان بخشید.^{۴۶} این سخن که حضرت برای دریافت مستمری صلح نمود، به چند دلیل مردود است:

الف. دلایل و نشانه‌هایی وجود دارد که امام درآمدهای دیگری داشت و نیازی به چنین درآمدی نداشت. امام علاوه بر درآمدهایی که خود داشت، متولی اموالی بود که از پدر و مادر بزرگوارشان به ایشان محول شده بود.

فاطمه علیها السلام در وصیتی چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت نامه فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای علی بن ابی طالب علیه السلام است: بستان‌ها و مزرعه‌های هفت گانه ام - که عبارتند از: عواف، دلال، برقه، مبیث، حسنی، صافیه و مزرعه ام ابراهیم - همه در اختیار علی است و پس از او در اختیار حسن و سپس حسین و پس از او بزرگ‌ترین فرزندانم متولی آنها خواهند بود.^{۴۷}

و علی علیه السلام در وصیتی درباره اموالش چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت و تصمیمی است که بنده خدا علی، درباره اموالش اتخاذ نمود... تمامی اموالی که در ینبع دارم؛ آنچه که مال من شناخته می‌شوند و پیرامون آنها را وقف نمودم، و هم‌چنین بردگان آنها را... علاوه بر این، آنچه که در «وادی القری» دارم، تماما از آن فرزندان فاطمه است (ثلث آن وقف است) و برده‌های آن صدقه‌اند. و هر آنچه که در «دیمه» و «اذینه» دارم و برده‌های آن را وقف نمودم... و «فقیرین» - همان‌طور که می‌دانید

- در راه خداوند وقف است. و آن چه که از دارایی ام در این جا نوشتم، صدقه واجبه قطعیه (وقف) است و سرپرستی این کار به عهده حسن بن علی است؛ در حد متعارف از آن استفاده می کند و در هر جایی که خداوند به او نشان می دهد در امور حلال خرج می کند و هیچ گونه حرجی بر او نیست. اگر او بخواهد مقداری از مال را بفروشد و دینی را ادا کند، این کار را بکند و حرجی بر او نیست. و اگر خواست جزء املاک قرار دهد. و [سرپرستی] فرزندان علی و موالی و اموال ایشان به عهده حسن بن علی است...^{۴۸}

بنابراین مگر امام از دارایی دنیا کم داشت که بخواهد از راه صلح با معاویه بدان دست یابد؟ آن همه بخشش ها و آن همه انفاق ها را جز رضای خدا چه کسی بر او تحمیل کرده بود؟ امام شخصیتی بود که در برابر پولی که معاویه می خواست به او بپردازد فرمود: «مرا به این پول ها نیازی نیست، من فرزند فاطمه ام...» و پولی را که به او داده بودند به مستخدم دم در بخشید.^{۴۹}

مادلونگ در این باره می نویسد:

حسن علیه السلام وارث اموال علی علیه السلام بود که شامل صدقات و اموال پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نیز می شد و عمر آن ها را به عباس و علی علیه السلام بازگردانده بود. در نتیجه او مردی کاملاً ثروتمند بود؛ هرچند ثروت او با اموال چند صحابی بزرگ مانند طلحه و زبیر، که اکنون این ثروت در دست وارثانشان بود، و با اموال امیران اموی برابری نمی کرد. علاوه بر این، او از دیوان عطایای عمر بیشترین مقرری را که در خور شأن بزرگ قریش بود دریافت می کرد و می توانست بدون کمک مالی معاویه، زندگی شکوه مندی داشته باشد.^{۵۰}

به نظر می رسد منبع این سخنان و اتهامات، نوشته افرادی چون طبری است که

می نویسد:

حسن علیه السلام در ازاء دریافت پول، با معاویه صلح کرد!^{۵۱}

ب. قید در اختیار داشتن برخی از منابع مالی برای امام در مفاد صلح‌نامه، برای رسیدگی به شیعیان و به خصوص بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین بود؛ چنان که پس از موافقت امام حسن علیه السلام با برقراری صلح، در ضمن مفاد صلح، ماده‌ای نیز بدین شکل گنجانده شد:

مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است از تسلیم به حکومت مستثنی است و باید زیر نظر امام مجتبی علیه السلام مصرف شود. و نیز معاویه باید در تعیین مقرری و بدل مال، بنی‌هاشم را بر بنی‌امیه ترجیح بدهد. و همچنین باید معاویه از خراج «دارابگرد»^{۵۲} مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیرالمؤمنین کشته شدند تقسیم کند.^{۵۳}

معاویه با پذیرش این شرط و شرایط دیگر، متعهد به انجام آن‌ها شد و جنگ پایان یافت.

با توجه به نکات مطرح شده به نظر می‌رسد که:

۱. امام درخواست پول برای خود ننموده است. در مفاد صلح، نامی از یک میلیون درهم که طبق ادعای برخی از مستشرقان قرار بود معاویه بپردازد، نیست. مورخان نیز بدین مطلب اشاره‌ای ننموده‌اند به گونه‌ای که افرادی چون سلیمان بن سرد خزاعی، از سران شیعیان کوفه، امام را سرزنش کرده‌اند که چرا برای خودت از مال و عطایا چیزی در صلح‌نامه منظور نکرده‌ای.^{۵۴}

و برخی از مستشرقان معتقدند که امام از پذیرش آن اموال خودداری نمود. فیلیپ حتی می‌نویسد:

معاویه پیشنهاد کرده بود که مال فراوانی به مبلغ پنج میلیون درهم از خزانه کوفه یک‌باره پرداخت شود و نیز مقرری معتبری که در آمد یکی از ولایات

فارس بود نیز در همه مدت عمر مخصوص ایشان باشد، ولی امام حسن از قبول

آنها خودداری فرمود.^{۵۵}

مادلونگ نیز می نویسد:

حسن علیه السلام کاملاً از این نیت معاویه آگاه بود و در قرارداد صلحی که خود پیشنهاد کرده بود این تعارف معاویه را نپذیرفت و هیچ مالی برای خود نخواست. و این نظر که او عاملانی را از مدینه به ایران فرستاده باشد، آن هم پس از آن که بی پرده بیان کرده بود که در جنگ معاویه با خوارج با او همراهی نمی کند، کاملاً ناپذیرفتنی است. باورکردنی نیست که معاویه سالیانہ مبلغ یک یا دو میلیون درهم برای حسن علیه السلام بفرستد، در صورتی که هیچ قراردادی با او نداشت و حسن علیه السلام پیشنهاد او را نپذیرفته بود. اگر سبط پیامبر صلی الله علیه و آله با او همکاری می کرد و با حمایت صریح خود از ولی عهدش، مشروعیت حکومت او را تأیید می کرد، احتمال داشت معاویه مستمری شاهانه ای به او بپردازد. اما چون از تصمیم حسن علیه السلام به گوشه گیری در مدینه آگاه شد و سخنان همیشگی او که برای جلوگیری از ریختن خون مسلمانان کناره گیری کرده نه برای آن که معاویه را برای خلافت برتر می دانست، دیگر علاقه ای به چاپلوسی از حسن علیه السلام نداشت.^{۵۶}

اعطای پنج میلیون درهم به امام نیز بر خلاف واقع است. حسین محمدجعفری یکی از محققان معاصر هندی استدلال می کند که منابع همگی بر این مطلب متفقند که علی علیه السلام این عادت را دقیقاً رعایت می کرد که در آخر هر هفته خزانه را خالی و توزیع می نمود. بنابراین باور کردن این موضوع بسیار مشکل است که در فاصله چند ماه حکومت حسن، به خصوص با توجه به مخارج سنگین جنگ و هرج و مرج اداری ناشی از رحلت و شهادت ناگهانی علی علیه السلام، خزانه کوفه با پنج میلیون درهم پول (ناشی از جمع آوری مالیات) پر

شده باشد.^{۵۷}

۲. پول درخواستی که در متن قرارداد صلح گنجانده شد، برای خانواده شهدا خواسته شده است. بنابراین خراج «دارابگرد» که عده‌ای مدعی شده‌اند امام برای خود خواسته است، طبق قرارداد می‌بایست در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام به شهادت رسیده بودند، تقسیم می‌شد^{۵۸} و ارتباطی به خود آن حضرت نداشت.

بنابراین، در این باره معاویه محکوم است که با نیرنگ و دروغ به دنبال دستیابی به قدرت بود نه امام حسن که در دوره کوتاه حکومت خویش پایبند به اصول و ارزش‌های اسلامی و اخلاقی بود و از این مسیر خارج نشد.

نتیجه

شرایطی که از ناحیه یاران و همچنین از ناحیه دشمنان ایجاد شد، امام حسن علیه السلام را بر آن داشت که برای حفظ مصالح مسلمانان تن به صلح دهد و از حکومت کناره‌گیری کند. اما عده‌ای از مستشرقان به دلیل بی‌اطلاعی از جایگاه امامت و همچنین به دلیل بهره نگرفتن از منابع معتبر شیعی و استناد به منابع اهل سنت و یا مراجعه به منابع موجود در غرب، بر اساس باورها و از دریچه نگاه خویش درباره حوادث آن دوران قضاوتی سطحی دارند. آنان توجهی به تحریف حقایق تاریخی و دروغ‌پردازی‌ها و افتراهای دستگاه اموی و عباسی بر ضد علی علیه السلام و خاندان بزرگوارش ندارند. برخی نیز بر اساس انگیزه‌های تبشیری و استعماری، همواره در پی خدشه‌دار کردن حقایق و وارد آوردن تهمت و افترا به اسلام و بزرگان آن برمی‌آیند و می‌کوشند اسلام را از طریق حاکمان و اقدامات آنان نشان دهند، نه از طریق اصول و نهادهای اسلام؛ سردمداران و حامیان این جریان، از همان دریچه‌ای که دشمنان سیاسی مسلمانان خواسته‌اند، در تبیین سیره حکومتی امام حسن علیه السلام تصویری غیرواقعی و غیرمنصفانه ارائه داده‌اند.

پی نوشت

۱. برای نمونه، رک: شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، *علل الشرایع*، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ابن شهر آشوب، *ابوجعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب*، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۳۹۴.
۲. جوینی شافعی، ابراهیم بن سعدالدین، *فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من ذریتهم علیهم السلام*، چاپ اول، بیروت: مؤسسة المحمود، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۳۵؛ مرعشی تستری، قاضی نورالله، *إحقاق الحق و إزهاق الباطل*، چاپ اول، قم: مکتبہ آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص ۳۲۹؛ علامه مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۱۴۸.
۳. تقی زاده داوری، محمود، *تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام*، قم: مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۵.
۴. صفری فروشانی، نعمت الله و معصومه اخلاقی، «نقد و بررسی زندگی امام حسن علیه السلام از دیدگاه دونالدسن»، فصل نامه علمی تخصصی طلوع نور، بهار ۱۳۹۱، س ۱۰، ش ۳۹، ص ۲۷-۵۶.
5. Arzina lalani.
۶. لالانی، ارزینا، *نخستین اندیشه های شیعی، ترجمه فریدون بدره ای*، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۱، ص ۳۷-۳۸.
7. John norman Holliste.
۸. هالیستر، جان نورمن، *تشیع در هند*، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدنی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر فرهنگ دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۶۶-۶۷.
۹. توال، فرانسوا، *ژئوپلتیک تشیع*، ترجمه علیرضا قاسم آقا، تهران: نشر آمن، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نور، ۱۳۷۹، ص ۱۷۶.
10. Heinz halm.

۱۱. هالم، هاینس، تشیع، ترجمه محمدتقی اکبری، چاپ اول، نشر ادیان، ۱۳۸۵، ص ۴۰.
۱۲. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، بیروت: دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۲، ص ۱۴.
۱۳. یکی از دانشمندان اهل سنت (با گرایش به وهابیت).
۱۴. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۱۳، ص ۲۶۳.
۱۵. صبحی، احمد محمود، نظریة الامامة، ص ۳۲۴، ۳۲۶.
16. Hanri Lammens.
۱۷. جمعی از مستشرقان، دایرة المعارف الاسلامیة، بیروت: دارالفکر، بی تا، ج ۷، ص ۴۰۱.
18. Montgomery Watt.
۱۹. تقی زاده داوری، محمود، تصویر شیعه در دایرة المعارف امریکانا، تهران: چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲، ص ۲۰۹-۲۱۰.
20. Dwight Martin Donaldson.
۲۱. دونالدسون، دوایت، عقیده الشیعة، تعریب ع. م، بیروت: مؤسسه المفید، ۱۴۱۰ق، ص ۸۹.
۲۲. صبحی، پیشین، ص ۳۲۴، ۳۲۶.
۲۳. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، بیروت: دارالمعرفه، ص ۶۸؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۲؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۵۵.
۲۴. معروف الحسنی، هاشم، سیرة الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام، چاپ اول، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص ۵۰۹.
۲۵. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، چاپ اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۴۰۶؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۱-۲۲.
26. Philip Khuri Hitti.
۲۷. حتی، فیلیپ، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵.

۲۸. ابن ابی الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، چاپ اول، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۳۳-۳۴.
۲۹. علامه مجلسي، پيشين، ج ۴۴، ص ۴۵؛ جزائري، سيد نعمت الله، رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۷ق، ص ۱۲۵.
۳۰. ابن عساکر، پيشين، ج ۱۳، ص ۲۶۸؛ ابن اثير، پيشين، ج ۳، ص ۴۰۶.
۳۱. طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، چاپ اول، مشهد: انتشارات مرتضى، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۸۸؛ جمال الدين شامي، يوسف ابن حاتم، الدر النظيم في مناقب الأئمة اللهمم، قم: انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، ۱۴۲۰ق، ص ۵۰۰.
۳۲. همان.
۳۳. شيخ صدوق، محمد بن علي ابن بابويه، الأموال، چاپ ششم، تهران: كتابچي، ۱۳۷۶، ص ۱۷۹؛ علامه مجلسي، پيشين، ج ۴۳، ص ۳۳۱.
۳۴. همان، ص ۴۲۸.
۳۵. همان، ص ۴۳۶.
۳۶. ابن ابی الحديد، پيشين، ج ۱۶، ص ۱۵.
۳۷. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، چاپ دوم، بيروت: دارالتراث، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۵؛ مقریزی، تقی الدين، إمتاع الأسماع، چاپ اول، بيروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۵۹؛ ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷؛ ابن عساکر، پيشين، ج ۱۳، ص ۲۶۳؛ علامه مجلسي، پيشين، ج ۴۴، ص ۵۷.
۳۸. جمعی از مستشرقان، پيشين، ج ۷، ص ۴۰۲.
۳۹. هالم، پيشين، ص ۳۸-۳۹.

۴۰. حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳، ص ۷۸.
۴۱. تقی زاده داوری، تصویر شیعه در دایرة المعارف امریکانا، ص ۲۰۹-۲۱۰.
42. *The Encyclopaedia of Islam*, 1991, vol3, p241.
- تقی زاده داوری، تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام، ص ۱۰۲-۱۰۳.
۴۳. همان.
۴۴. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی و...، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۶۴.
۴۵. بروکلیمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزائری، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۱۰۱.
۴۶. ابن عساکر، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۴؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۳۹.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۹؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۳، ص ۲۳۵.
۴۸. ابن شبة، عمر، تاریخ المدينة المنورة، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۸؛ ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحکام، چاپ دوم، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۲۸۴؛ کلینی، پیشین؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۱، ص ۴۰.
۴۹. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۸؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۴۳؛ جزائری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵۰. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی محمد، ترجمه قاسمی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱، ص ۴۵۲.
۵۱. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۰.
۵۲. دارابگرد شهری است در ۵۰ فرسخی شیراز (حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، چاپ دوم، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۴۴۶). شاید علت انتخاب خراج دارابگرد به این دلیل باشد که این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند، که خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر ﷺ و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و در راه ماندگان دارد. از این رو امام حسن شرط کرد که خراج آن به بازماندگان شهدای جمل و صفین پرداخت شود. علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۰؛ پیشوایی، مهدی، امام حسن پرچمدار صلح و آزادی، توحید، ۱۳۶۰، ص ۸۲.
۵۳. علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۲-۳؛ جزائری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹.
۵۴. بلاذری، احمد بن یحیی، جمل من انساب الأشراف، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۸؛ علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۹؛ شریف قرشی، باقر، حیاة الإمام الحسن بن علی علیهما السلام، بیروت: دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۹۷.
۵۵. حتی، تاریخ عرب، ص ۲۴۶.
۵۶. مادلونگ، پیشین، ص ۴۴۹.
۵۷. محمدجعفری، حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمدتقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۷۹.
۵۸. علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۲-۳.